

نکته‌هایی دربارهٔ انقلاب مشروطیت

دکتر سیروس ایزدی

سعادت و خوشبختی آنان خواهد شد، اعانت و کمک لازم را بنماید و در کمال امنیت و اطمینان عقاید خود را در خیر دولت و ملت و مصالح عامه و احتیاجات قاطبهٔ اهالی مملکت به توسط شخص اول دولت (یعنی صدر اعظم) به عرض برساند که به صحنهٔ همایونی موشح و به موقع اجرا گذارده شود.

بدیهی است که به موجب این دستخط مبارک، نظامنامه و ترتیبات این مجلس و اسباب و لوازم تشکیل آن را موافق تصویب و امضای منتخبین از این تاریخ مرتب و مهیا خواهند نمود که به صحنهٔ ملوکانه رسیده و به عون الله تعالی، مجلس شورای مرقوم - که نگهبان عدل ماست - افتتاح و به اصلاحات لازمهٔ امور مملکت و اجرای قوانین شرع مقدس شروع نماید و نیز مقرر می‌داریم که مواد دستخط مبارک را اعلان و منتشر نمایم تا قاطبهٔ اهالی از نیات حسنیهٔ ما - که تماماً راجع به ترقی دولت و ملت ایران است - کما ینبغی مطلع و مرفه الحال، مشغول دعا گویی دوام این دولت و این نعمت بی‌زوال باشند.

در قصر صاحبقرانیه، به تاریخ ۱۴ شهر جمادالی‌الثانی ۱۳۲۴ / ۲۳ ژوئیهٔ ۱۹۰۶ م، در سال یازدهم سلطنت ما.

چهاردهم مردادماه سال جاری (۱۳۸۵)، مصادف است با یکصدمین سالگرد صدور فرمان مشروطیت توسط مظفرالدین شاه قاجار. از این رو، مناسب دیدم نکته‌هایی دربارهٔ انقلاب مشروطیت ایران به آگاهی خوانندگان برسانم.

دستخط مظفرالدین شاه به صدر اعظم

۱۴ جمادی‌الثانی ۱۳۲۴ ق. / ۲۳ ژوئیهٔ ۱۹۰۶

جناب اشرف صدر اعظم!

از آنجا که حضرت باری تعالی - جل شانه - سررشتهٔ ترقی و سعادت ممالک محروسهٔ ایران را به کف باکفایت ما سپرده و شخص همایون ما را حافظ حقوق قاطبهٔ اهالی ایران و رعایای صدیق خودمان قرار داده، معهداً در این موقع رأی و ارادهٔ همایون ما بدان تعلق گرفت که برای رفاهیت و امنیت قاطبهٔ اهالی ایران و تشیید و تأیید مبانی دولت، اصلاحات مقتضیه به مرور در دوایر دولتی و مملکتی به موقع اجرا گذارده شود، چنان مصمم شدیم که مجلس شورای ملی از منتخبین شاهزادگان و علما و قاجاریه و اعیان و اشراف و ملاکین و تجار و اصناف به انتخاب طبقات مرقومه در دارالخلافة طهران تشکیل و تنظیم شود که در مهام امور دولتی و مملکتی و مصالح عامه، مشاوره و مذاقهٔ لازمه را به عمل آورده و به هیئت وزرای دولتخواه ما در اصلاحاتی که برای

نسخه اصلی، دارای صحنه همایونی و مهر صدراعظم است.

درباره مشروطیت، نوشته‌ها و تحلیلهای گوناگونی خوانده‌ایم که بیش‌تر آنها یکنواخت و یا یکسویه بوده و در آنها به دلیل نداشتن دسترسی، از یکی سرچشمه‌های پراهمیت، یعنی اسناد وزارت امور خارجه روسیه تزاری بهره‌گیری نشده است. اکنون که آن اسناد، در چندین مجلد در ایران به چاپ رسیده، همچنان از نگاه پژوهشگران دور مانده است.

روزی زنده‌یاد دکتر جهانگیر قائم‌مقامی به نگارنده گفت: «اطلاعات ما از این دوران، بدون بهره‌گیری از این اسناد، انباشته از کاستیهاست و چندان درست نیست.» شادروان استاد محبوبی اردکانی با دیدن ترجمه‌های پراکنده از این اسناد، به نگارنده گفت: «آنچه که تاکنون درباره انقلاب مشروطیت می‌دانستیم، چندان درست نبوده است و برخورداری از این اسناد، بسیاری از دیدگاهها را دگرگون خواهد کرد و روشنایی بر بسیاری از ناروشنیها خواهد انداخت.»

برای آشنایی با حال و روزی که در آن شرایط دستخط مظفرالدین شاه موسوم به «فرمان مشروطیت» صادر گردید، مقدمه جلد اول اسناد روسیه تزاری را درباره ایران - که در برلین چاپ شده است - می‌آوریم که ریشه‌هایی بس ژرف‌تر دارد و به آن اشاراتی خواهد شد.

«جنبش مردمی در ایران - که پیش‌تر نیز گهگاه رخ می‌نمود - در پایان سال ۱۹۰۵ به صورت مخالفتی آشکار درآمد. رهبران روحانی، سخت‌تر از دیگران به عین‌الدوله (صدراعظم) می‌تاختند و رئیس حکومت را متهم می‌کردند که بار و بنه‌اش را از حساب دولت بسته است. در کل جوشش و ناخرسندی در بسیاری از شهرها و پیش از همه در تهران، در میان روحانیت دیده شده است. بازداشت سیدی پیر به فرمان حاکم تهران - که در همان هنگام، سنگدلانه مضروب شده بود - سبب برملا شدن این آشفتگی گردید. این امر موجب هیجانی بزرگ در پایتخت شد و چند تن از مجتهدان برجسته در مسجد حضرت عبدالعظیم (ع)، در حومه تهران بست

نشستند، از آنجا پیامی به مردم ایران فرستادند و آنها را به میهن‌دوستی فراخواندند. حکومت را در همه بدبختیهای کشور گنهکار دانستند و خواهان اصلاحاتی شدند که براساس آن، نمایندگان مردم در اداره امور دخالت داشته باشند. شاه که می‌دید جوششی که سبب بست نشستن روحانیون بود، گسترش می‌یابد، در آغاز ژانویه سال ۱۹۰۶م، به تشکیل عدالتخانه‌ای گردن نهاد که در آن برگزیدگان همه ایران با برخورداری از حق برخی مشارکتها، در کارهای حکومت و نظارت بر فعالیت دستگاهها به شور بنشینند.

چنین می‌نمود که با این کار، مجتهدان را راضی کرده باشد و اینان با شادمانی و سروری بزرگ به تهران بازگشتند. در نیمه مارس ۱۹۰۶، یک کمیسیون حکومتی با مشارکت چند تن از مجتهدان، برای تهیه طرح اصلاحات تشکیل گردید، اما نشست کمیسیون تنها در روز ۱۷ آوریل بود و در پی آن به فرمان شاه، تهیه لوایح قانونی به هشت تن - که به فرهیختگی شهرت داشتند (احتشام‌السلطنه، محتشم‌السلطنه، صنیع‌الدوله، مخبرالسلطنه، علاء‌الملک، مشیرالملک، مؤمن‌الملک و حسین خان) - سپرده شد. اما کار اصلاحات به کندی پیش می‌رفت. جوشش در تهران از سر گرفته شد و در این میان ناخرسندی در اساس علیه شاهزاده عین‌الدوله بود که وی را دشمن اصلاحات می‌شمردند. حکومت هم پیش از آن برای دور کردن برخی شخصیت‌های خواهان اصلاحات از تهران، تصمیم اتخاذ کرده بود و در پایان ماه ژوئن، برآن شد که شیخ محمد را - که از اعضای برجسته حزب اصلاحات و واعظی پُر آوازه بود - بازداشت کند. در پی تلاش برای بازداشت شیخ محمد، برخوردی خونین میان روحانیان و پلیس رخ داد و چون سیدی هم در میان کشته شدگان بود، روحانیان به تبلیغاتی شدید در میان مردم شهر دست زدند و خواهان بستن دکانها شدند و سپس به مساجد پناه بردند، اعلامیه‌هایی پخش و مردم را به خلع بیدرنگ اتابک اعظم عین‌الدوله و وزیران تحریک کردند. چندی نگذشت که روحانیان به قم رفتند. در آنجا پیامی برای مردم پخش کردند و هشدار دادند که اگر شاه به

اصلاحات دست نزنند و اتابک اعظم را عزل نکنند، به کربلا خواهند رفت و مردم پایتخت از امکان برآورده شدن نیازهای مذهبی خویش محروم خواهند گشت. در تهران سردرگمی فرمانروا بود و پیوسته نظم برهم می‌خورد و کار بدانجا کشید که در آغاز ژوئیه، نزدیک به چهارده هزار تن در سفارت انگلستان بست نشستند. حکومت شاه دو راه بیش‌تر نداشت، یا می‌بایست پایداری عناصر ناراضی را با زور درهم می‌شکست، یا اینکه بی‌درنگ به اصلاحات دست می‌زد. اما از آنجا که نمی‌شد بر پادگان کوچک تهران - که خوب هم مسلح نبود - امیدی بست، راه دوم را برگزید.

اتابک اعظم (عین‌الدوله) روز ۱۶ ژوئیه استعفا داد و به مجتهدانی که در قم بست نشسته بودند، رسماً اعلام گردید که شاه، قانون اساسی اعطا می‌کند. مشیرالدوله وزیر امور خارجه، با عنوان صدراعظم در هفدهم ژوئیه منصوب گردید. چون باز هم اعلام اصلاحات موعود به درازا کشید، این کار مایه شورش تازه مردم گردید که تنها، در پرتو اندرزه‌های بهنگام نمایندگان روسیه و بریتانیای کبیر به ایران، خطرناک نشد. در آغاز ماه اوت، مسئله اعطای قانون اساسی به گونه‌ای رضایتبخش و همیشگی بازگشوده شد و روز پنجم اوت، در کاخ شهری شاه در حضور صدراعظم، دیگر وزیران و بزرگان دربار، درباره موضوع رسمی مجلس نوبت ملی گفتگو شد و شاه روز ۲۸ اوت، مواد مربوط به برپایی مجلس شورای ملی و مقررات انتخابات را - که بی‌درنگ آغاز گردید - امضا کرد. در پایان سپتامبر نزدیک به صد تن از نمایندگان در تهران بودند. نمایندگانی هم که تا آن روز هنوز انتخاب نشده بودند، پس از آن تاریخ همچنان می‌آمدند. روز ۲۴ سپتامبر، مجلس در حضور شاه رسماً افتتاح شد. صنایع‌الدوله - که در کارهای کمیسیون اصلاحات مشارکت داشت - به عنوان نخستین رئیس مجلس برگزیده شد. کمیسیون اصلاحات در آوریل ۱۹۰۶ تشکیل شده بود.

پیش از همه، سر و سامان دادن به مالیه کشور مورد توجه مجلس قرار گرفت. به زودی روشن شد که نظر مجلس درباره

وامهای خارجی منفی است و مجلس بهتر می‌دانست حکومت که بی‌اندازه به پول نیاز داشت، می‌توانست از اعتبارات درونی کشور بهره بگیرد. در این زمینه اندیشه تأسیس بانک ملی در میان نمایندگان پدید آمد و سرمایه اساسی این بانک (مبلغ پانزده میلیون تومان) می‌بایست با گردآوری امضا در میان طبقه مرفه انباشته می‌شد. اما امضا نتیجه‌ای نامطلوب داد. تلاش برای دریافت پولی که برای تأسیس بانک به آن نیاز بود، از خارجه ناکام شد و اندیشه تأسیس بانک ملی به سرانجام نرسید. حکومت امکان نداشت که قراردادی درباره دریافت وام امضا کند و از دیگر سو، در کشور هم که در حال و روز مالی بسیار بدی بود، پولی یافت نمی‌شد.

وضع مزاجی مظفرالدین شاه - که چند سال رو به وخامت نهاده بود - آشکارا بدتر شد؛ توان رسیدگی به کارها را نداشت و برای همین بود که در ماه دسامبر، ولیعهد محمدعلی میرزا - که تا آن هنگام به عنوان والی آذربایجان در تبریز می‌زیست - به تهران فراخوانده شد و پیرو دستخط مورخ ۷ دسامبر، اداره عالی کشور به او سپرده شد. ولیعهد، پیش از همه کوشید تا قانون اساسی - که آن را شاه در ۱۸ دسامبر ۱۹۰۶ امضا کرده بود - هرچه زودتر منتشر شود. امضای قانون اساسی آخرین کار دولتی بود که مظفرالدین شاه انجام داد. توان شاه با شتاب به تحلیل می‌رفت و او شب ۲۶ به ۲۷ دسامبر ۱۹۰۶، چشم از جهان فرو بست.

در پرتو حضور ولیعهد در تهران، تفویض سلطنت، بی‌هیچ دشواری انجام گرفت. مردم آرام بودند و در آغاز میان شاه جدید و مجلس در پرتو نقشی که محمدعلی [شاه] در شتاب بخشیدن به انتشار قانون اساسی داشت، بهترین مناسبات حسنه پدید آمده بود. اما این حال و روز، دیری نپایید. نخستین گزینش مقامهای بلندپایه خوشایند نبود و میان شاه و نمایندگان ملت بذریع اعماد کاشت. تدبیرهای محمدعلی در برکنار کردن بزرگانی که با کارهای خود مایه خرسندی همگانی شده بودند (امیر بهادر وزیر جنگ، وزیر دربار، سپه‌دار نصرالدوله فرمانده پادگان تهران، ظل‌السلطان والی اصفهان و آصف‌الدوله

والی خراسان که دشمنان قانون اساسی برشمرده می‌شدند) نتوانست این بی‌اعتمادی را از میان بردارد.

اوضاع کشور دوباره تیره شد و جنبه بیمناسکی به خود گرفت. جنبش انقلابی در همه جا گسترش یافت. در همه شهرهای ایران، کمیته‌هایی ویژه به نام «انجمن» پدید آمد که سیاستی از خود داشتند و مقامات محلی و اغلب حتی حکومت مرکزی و مجلس را هم نادیده می‌گرفتند.

صدراعظم (مشیرالدوله) توان آن را نداشت که برنامه‌ای برای حکومت بریزد و سمت و سوی کارهای مجلس را به دست گیرد. مجلس هم - که با وامهای خارجی و مشارکت بیگانگان در اداره گمرکات، سخت مخالفت کرده بود - چیزی برای جایگزینی نداشت. پیامد تبلیغ علیه بیگانگان، همانا استعفای نوز بلژیکی (وزیر گمرکات) بود که خدمتهایی بزرگ به کشور کرده و اداره گمرک را به ترازوی بالا رسانیده بود. میان دو عضو برجسته، صنایع‌الدوله و سعدالدوله در پارلمان مبارزه‌ای سخت درگرفته بود که بر اثر آن، همه لایحه‌های قانونی پیشاپیش محکوم به شکست بود. شاه که می‌دید شیرازه کارها یکسره درهم ریخته است، برآن شد تا اتابک اعظم (امین‌السلطان)، وزیر اول پیشین را - که چند سال آخر در خارج به سر برده بود - به حکومت بگمارد.

اتابک اعظم، در نیمه آوریل به ایران آمد و بر سریر حکومت نشست. او روز ۲۴ آوریل در مجلس سخنرانی کرد و گفت که برای تأمین نان پایتخت - که سخت دچار کمبود است - تدبیرهایی اندیشیده و حکمرانان ولایتها را که علیه آنان در مجلس شکایت شده، برای پاسخگویی به پایتخت فراخوانده است. سخنان اتابک از همدردی برخوردار گردید، اما وضع وزیر اول همچنان بسیار لرزان و ناروشن بود؛ زیرا هرج و مرج در کشور پیوسته بالا می‌گرفت و مبارزه با آن تنها با برخورداری از یک نیروی نظامی خوب و پول می‌توانست کامیاب باشد؛ اما حکومت نه این را داشت و نه آن را. چندی از پشتیبانی مجلس تا اندازه‌ای برخوردار بود و بویژه صنایع‌الدوله رئیس مجلس، از او حمایت می‌کرد. اما گروههای

بانفوذ در خود مجلس به او علاقه‌ای نداشتند و در میان محافل ملیون، تنها با انزجار و دشمنی روبرو بود. بر وزیر خرده می‌گرفتند که دلبسته بیگانگان و به شاه کنونی وفادار است. بدیهی است روش نامساعد طبیعی احزاب چپ نسبت به او - که برنامه سیاسی خود را بر ناسیونالیسمی نمایان بنیاد نهاده بود - سبب این خرده‌گیری شد.

زندگی اتابک، از همان دمی که به کشور آمد در خطر بود و شایعه دسیسه‌هایی علیه او، در همه تابستان سال ۱۹۰۷ خاموش نمی‌شد. در پایان ماه اوت سمیع‌الدوله - که از اتابک پشتیبانی می‌کرد - از مقام خود کنار رفت و احتشام‌السلطنه به جای او برگزیده شد. پس از این رخداد بود که اکثریت مجلس زیر نفوذ رئیس تازه درآمده، با اتابک مخالفت کردند و روش دشمنانه مجلس نسبت به او، همواره مانع کارش بود. روز ۱۸ اوت هنگامی که امین‌السلطان از مجلس بیرون می‌رفت، به دست دو بزهکار زخمی شد و بی‌درنگ مرد.

کابینه‌ای تازه به ریاست مشیرالسلطنه (وزیر داخله) تشکیل شد. دیگر وزارتخانه‌ها به اینان رسید: سعدالدوله (امور خارجه)، قوام‌الدوله (مالی)، نیرالملک (معارف ملی)، مستوفی‌الممالک همچنان در وزارت جنگ و مهندس‌الممالک در وزارت فوائد عامه برجای ماندند. شاه روز ۳۰ سپتامبر قانون اساسی را - که مجلس تهیه کرده بود - تأیید کرد.

کابینه مشیرالسلطنه کم‌تر از دو ماه بر سر کار بود. در همان آغاز اکتبر، سعدالدوله در پی استعفا، برکنار شد و دیگر وزیران نیز از وی پیروی کردند. در پایان اکتبر کابینه تازه با این ترکیب تشکیل شد: نصرالملک (رئیس شورای وزیران و وزیر مالیه)، مشیرالدوله (وزیر امور خارجه)، آصف‌الدوله (وزیر امور داخله)، مؤتمن‌الملک (وزیر تجارت)، صنایع‌الدوله (وزیر معارف ملی)، مخبرالسلطنه (وزیر عدلیه) و مستوفی‌الممالک هم همچنان وزیر جنگ ماند. در آغاز چنین می‌نمود که کار این کابینه پرثمر بوده است. نصرالملک بودجه کشور را بدون کسری تنظیم کرد و چنین می‌نمود که مخالفت

در مجلس خاموش شده و آرامشی پدید آمده است که از آن بوی امید به بهبود وضع کلی کارها می‌آمد.

شاه با پیروی از رأی وزیران، برآن شد که خود به مجلس بیاید و این کار تأثیری بسیار نیک بر مردم داشت. در ولایتها، چونان پیش سردرگمی بود، اما از آرامشی که در تهران آغاز شده بود، امیدواری پدید آمد که این آرامش بر روحیه حاکم بر ولایات نیز تأثیری مساعد داشته باشد. در پایان نوامبر ۱۹۰۷ دوباره نشانه‌های ناخرسندی از حکومت و بی‌اعتمادی به آن در پایتخت هویدا شد. نزدیک‌ترین سبب این ناخرسندی و بی‌اعتمادی، گسترش شایعه در این باره بود که شاه بر آن است که از حکومت بخواهد تا انجمنها را منحل کند. این نکته، بیانگر احساساتی ناپاک نسبت به همه جنبش ملی و مشروطه‌خواهی ارزبایی می‌شد. فریادهایی که می‌نمود خشک شده باشد، دوباره از انجمنها برخاست که سخت علیه حکومت و دعوت به مبارزه‌ای خستگی‌ناپذیر با حکومت بود. این جوشش تازه به زودی به نخستین برخورد سخت میان شاه و مجلس انجامید و در سیر رخدادهایی که با خلع محمدعلی به پایان رسید، نقطه عطف گردید.

روسیه و انگلستان در همان آغاز آشفتگی در ایران، چون دولتهایی که بیش از همه در امور ایران ذینفع هستند، جدی‌ترین توجه‌های خود را به ایران معطوف داشتند. اما چون اوضاع این کشور به گونه‌ای محسوس با منافع گوناگون روسیه سر و کار پیدا می‌کرد، همه مسائل اساسی مربوط به سیاست ما در ایران، در کمیسیون مشاوره ویژه‌ای که تنها برای رسیدگی به کارهای ایران تشکیل شده بود، همواره بررسی می‌شد و نمایندگان شورای وزیران، وزیران امور خارجه، مالیه، جنگ و دریاداری و رئیس‌ان ستاد کل ارتش و ستاد کل نیروهای دریایی، رفیق^۱ وزیر امور خارجه، و معاون مدیرکل شعبه یکم وزارت امور خارجه، در این کمیسیون عضویت داشتند. از قائم‌مقام اعلیحضرت امپراتور در قفقاز، سفیران در قسطنطنیه و لندن، سفیر در تهران و سرکنسول در تبریز دعوت شد که برای شرکت در جلسه‌های این کمیسیون به سنت پترزبورگ بیایند.

همزمان با این، میان روسیه و انگلستان درباره امضای موافقتنامه‌ای پیرامون امور آسیای میانه گفتگوهای جریان یافت که با امضای عهدنامه ۱۸ اوت ۱۹۰۷ به پایان رسید.

اما هنوز پیش از دستیابی به نتیجه مساعد، مذاکرات درباره موافقتنامه، وحدت کامل دیدگاههای هر دو دولت در امور ایران - که به همخوانی گامهای آنان درباره ایران انجامید - پدید آمده بود. چنانکه در دسامبر ۱۹۰۶، یعنی پیش از امضای موافقتنامه، هر دو دولت برآن شدند که سلطان احمد شاه، پسر محمدعلی شاه را ولیعهد تاج و تخت ایران بشناسند. سازش سال ۱۹۰۷، به تحکیم نهایی یگانگی و همخوانی جهات سیاست دو دولت در امور ایران یاری رسانده است. اصل اساسی این سازش، همانا تعهدات متقابل روسیه و انگلستان در احترام به حق حاکمیت و استقلال ایران بوده است. از این نکته اصول دیگری سر برآورد که بنیاد سیاست انگلیس و روس را در ایران ساخته است.

در پی بررسی همه جانبه شرایط و اوضاع پیامد بحران ایران در کمیسیون ویژه امور ایران، دولت امپراتوری روسیه موارد زیر را همچون خاستگاه مناسبات خود با ایران مشخص کرده است:

- ۱- عدم مداخله کامل در امور داخلی کشور؛
- ۲- خودداری از تدبیرهای دارای ویژگی نظامی و در عین حال، اجازه دادن به تدبیرهایی برای پاسداری از امنیت کنسولگریها، ادارات و اتباع ما در ایران در صورت نیاز؛
- ۳- توافق همگانی با دولت بریتانیای کبیر در مورد اقداماتی که در امور ایران می‌شود.

درباره انقلاب مشروطیت چنانکه به ما آموخته‌اند، انگلیسها طرفدار و حامی مشروطیت بودند و روسها مخالف و دشمن آن، و برای تأکید بر این نکته یادآور می‌شوند که محمدعلی شاه، در انجام کار و پیروزی انقلاب مشروطیت به سفارت روسیه در زرگنده پناهنده شده بود یا اینکه هنگام قیام تبریز، سپاهیان روسیه تزاری به تبریز آمدند و قیام‌کنندگان را تار و مار کردند (تا به جای انقلابیون تبریز، نیروهای پیرم خان

فرا خوانده شوند و یا آنها پاسداران خود را به نمایندگی روسیه بفرستند ...

متمم دیگری هم بر این دستورالعمل هست:

«از وزیر امور خارجه به سفیر روسیه در تهران»

سنت پترزبورگ ۱۴ دسامبر سال ۱۹۰۷

عطف به تلگرام مورخ ۹ دسامبر سال ۱۹۰۷

کاملاً ضروری است که دستورالعملهای شما و مارلینگ هماهنگ باشد، در این میان، ماده‌های ۴ و ۵ دستورالعمل ابلاغ شده به مارلینگ، تردید ما را برانگیخته است. گری (وزیر امور خارجه انگلستان س.ا.ا.) درباره ماده ۵ ابراز آمادگی کرده است که پیشنهاد ما را درباره پاسداری از نمایندگی - که شاه در آن خواهد بود - با پاسدار مشترک و در زیر پرچمهای روسیه و انگلستان بپذیرد تا اینکه این تدبیر، یکسره برای نجات جان او بوده و هیچ هدف سیاسی نداشته باشد. درباره ماده ۴، با کابینه لندن در تماس هستیم و خواستاریم که دستورالعمل را به این شکل تغییر دهند که «در صورت ضرورت، پاسداران مشترک روسی و انگلیسی تا مرز ایران همراه شاه بروند»؛ زیرا چنین می‌شماریم که تضمین مقامات ایرانی را نمی‌توان کافی دانست. همین که درباره این دو ماده با لندن توافق شود، بی‌درنگ دستور نهایی را برای اجرا به شما ابلاغ می‌کنیم.

پس می‌بینیم هنگامی که محمدعلی شاه روحش هم از پناهنده شدن به سفارت روس بی‌خبر و در کاخ صاحبقرانیه و یا در باغ شاه در خواب ناز بوده، دولتین انگلستان و روسیه برنامه فرار و پناهندگی‌اش را می‌ریزند تا پس از هماهنگی کامل با یکدیگر، وظیفه‌اش را به او ابلاغ کنند که باید به کدام سفارت پناهنده شود. از این رو پناهندگی محمدعلی شاه به سفارت روس، پیرو مضامین دو تلگرام نامبرده، نه تنها دلیل حماسه روسیه از استبداد و پشتیبانی انگلیس از مشروطیت نبوده است، که یکی از نشانه‌های همکاری کامل دو استعمارگر فرتوت در ایران بوده است.

داشناک از شمال و خانه‌های بختیاری از جنوب به تهران سرازیر شوند). اما این رویداد در تاریخ نوین ایران هنگامی پیش آمد که روس و انگلیس بر سر تقسیم ایران در عمل به تفاهم رسیده و سرانجام آن را در پیمان ۳۱ اوت سال ۱۹۰۷ بر روی کاغذ آورده بودند و همه اقدامات آنان در ایران در هماهنگی و مورد تفاهم کامل با یکدیگر بود و این تفاهم در جریان پناهنده شدن محمدعلی شاه به سفارت روسیه به روشنی دیده می‌شود که هم با این اقدام رنگ پیروزی به انقلاب مشروطیت دادند و هم نقطه پایانی به قیامهای مسلحانه مردمی نهادند.

در تلگرام وزیر امور خارجه روسیه به سفیر آن کشور در تهران، مورخ ۱۴ دسامبر ۱۹۰۷ چنین می‌خوانیم:

نیکلسن (سفیر انگلیس در روسیه - س.ا.) ماهیت دستورالعملی را که در صورت آغاز بحران در تهران به مارلینگ (وزیر مختار انگلیس در تهران - س.ا.) داده شده، به آگاهی من رسانیده است.

خلاصه این دستورالعمل چنین است:

۱- در اختلاف میان شاه و ملت، بیطرفی اکیداً رعایت شود.

۲- اگر شاه در جستجوی پناهگاهی برآید، به او پناه داده شود. بدیهی است در صورتی که در پی این اقدام، جان کس دیگری مورد تهدید قرار نگیرد.

۳- دستاویزی داده نشود که پندارند، دادن امکانات بست (پناه دادن) به شاه، نشانه حمایت از وی در برابر مجلس است، بلکه بدانند که حکومت انگلستان همچنان که در موارد مشابه به هر ایرانی دیگر هم حق بست نشستن می‌دهد، این حق را به شاه نیز داده است.

۴- اگر تضمین استواری درباره تأمین زندگی شاه باشد و به او امکان بدهند که بلا مانع کشور را ترک کند، با تحویل وی به حکومت موافقت شود.

۵- وابسته به اینکه شاه در کدام از دو نمایندگی (میسون) پنهان شود به شرطی که خطر حمله‌ای به آن نمایندگی باشد، یا باید پاسداران روسی به نمایندگی انگلستان

تأثیر گرفتن انقلاب مشروطیت از انقلاب سال ۱۹۰۵ روسیه به رهبری حزب سوسیال دموکرات کارگری آن کشور است. در روزنامه انتخاب به تاریخ ۸۲/۵/۱۳، گفتگویی با منصوره اتحادیه چاپ شده است که نامبرده از جمله چنین گفته است: «انقلاب مشروطه، برخلاف آنچه درباره نقش و دخالت انگلیسیان در آن گفته می‌شود، از انقلاب روسیه تأثیر پذیرفته است.» این، سخنی است درست که تاکنون در جراید و نشریات ایران، چاپ نشده بود.

در آغاز سده بیستم زمینه‌های ضروری برای انجام یک ترکش انقلابی در ایران پدید آمده بود که به ژرف‌تر شدن تضاد نیروهای امپریالیستی و افزایش تلاش‌های مردم ایران برای دستیابی به استقلال ملی بستگی داشت. شکست روسیه تزاری در جنگ با ژاپن و انقلاب سال ۱۹۰۵ روس، تکان بزرگی برای جنبش انقلابی در جهان و از جمله در ایران بود. هزاران تن از کارگران ایرانی در قفقاز، تجارب انقلابی کارگران روسیه را به ایران انتقال می‌دادند و به هنگام بازگشت به میهن، اندیشه‌های انقلابی را علیه شاه و فئودالها و امپریالیستها به ارمان می‌آوردند. ولادیمیر اولیانف در مقاله‌ای زیر عنوان «بیداری آسیا» نوشته بود:

«در پی جنبش روسیه در سال ۱۹۰۵ انقلاب دموکراتیک سرتاسر آسیا را فراگرفت. دنیای سرمایه‌داری و جنبش سال ۱۹۰۵ روسیه، سرانجام آسیا را بیدار کرد. صدها میلیون از ساکنان این قاره - که در اثر رکود دوران قرون وسطا کوبیده و مهجور شده بودند - از خواب غفلت بیدار شدند و به سوی زندگی نوین و پیکار برای به دست آوردن ابتدایی‌ترین حقوق انسانی و دموکراسی گام نهادند.

جنبش همگانی انقلابی بی‌درنگ در پی انقلاب ۱۹۰۵ آغاز گردید. خشم مردم از اعمال حاکم تهران، اخبار سوء استفاده‌ها و ستمگریهای حاکم کرمان، بیدادگریهای عمال شاهزاده شعاع‌السلطنه والی فارس و همپالکی‌هایش در دیگر ایالات کشور و جز اینها، بهانه بی‌میانجی این خیزش بود. گذشته از پایتخت که بخشی از روحانیون به سرپرستی

مجتهدانی چون سید محمد طباطبایی و سید عبدالله بهبهانی به شاه عبدالعظیم رفتند و در آنجا بست نشستند، در شیراز و مشهد و دیگر شهرها نیز تظاهراتی انجام گرفت و تظاهرکنندگان خواهان برکناری عین‌الدوله مستبد از مقام صدارت، انفصال نوز بلژیکی از کار و برپایی عدالتخانه برای رسیدگی به دادخواهی مردم براساس عدل و قانون و برابری بودند و مظفردالدین شاه در زیر فشار جنبش مردم، مجبور شده بود وعده انجام خواسته‌هایشان را بدهد، اما این وعده مانور بود. سرانجام پس از کشمکشهایی میان مردم و حکام مستبد، مظفردالدین شاه در ۱۴ جمادی‌الثانی ۱۳۲۴ قمری فرمان مشروطیت را صادر کرد که پیرو آن، می‌بایست مجلسی از منتخبان شاهزادگان و علما و قاجاریه و اعیان و اشراف و ملاکین و تجار و اصناف به انتخاب طبقات عامه مرقومه در دارالخلافه طهران تشکیل و تنظیم می‌شد تا در مهم امور دولتی و مملکتی و مصالح عامه، مشاوره و مذاقه لازم را به عمل آورد و به هیئت وزرای دولتخواه... در اصلاحاتی که برای سعادت و خوشبختی آنان خواهد شد، اعانت و کمک لازم را بنماید و در کمال امنیت و اطمینان عقاید خود را در خیر دولت و ملت و مصالح عامه و احتیاجات قاطبه اهالی مملکت به توسط شخص اول دولت (یعنی صدراعظم) به عرض برساند که به صحنه همایونی موشح و به موقع اجرا گذاشته شود.

پس می‌بایست نمایندگان مجلس از میان شش قشر حاکم (شاهزادگان قاجار، روحانیون، اشراف و فئودالها و بازرگانان) برگزیده می‌شدند و همه زنان و دهقانان، کارگران، تنگدستان و بینوایان شهرها و پیشه‌وران و بازرگانان خرده پا از حق انتخاب شدن و حتی انتخاب کردن محروم بودند و دوباره کاسه همان کاسه شد و آش همان آش و مجلس و مشروطیتی پدید آمد که مورد نظر انگلیس و روس و حتی بنابر گزارشهای سفیر روسیه در تهران، مندرج در کتاب وزارت امور خارجه روسیه تزاری، مورد پسند محمد علی شاه جانشین مظفردالدین شاه بود که بارها هوفمایسترگارتویگ سفیر روسیه در تهران به آن

اشاره کرده است. اما خواست مردم آگاه آن نبود و مردم مبارز ایران در انجمنهایی برای مبارزه با استبداد گرد می‌آمدند و متحد می‌شدند و یکی از نکته‌هایی که می‌باید به آن اشاره شود این است که این انجمنها، پیرو الگو و تحت تأثیر شوراهای انقلابی سوسیال دموکراتهای روسیه در دوران انقلاب ۱۹۰۵ برای استقرار و حمایت از مشروطیت در ایران پدید آمدند و جنگ محمد علی شاه و حامیان روسی وانگلیسی‌اش، با اینان بود.

در مقدمه کتاب اسناد روسیه تزاری - چنان که در بخش نخست این نوشته آوردیم - آمده است: «اوضاع کشور دوباره تیره شد و جنبه بیمناکی به خود گرفت. جنبش انقلابی در همه جا گسترش یافت؛ در همه شهرهای ایران، کمیته‌هایی ویژه به نام «انجمن» پدید آمد که سیاستی از خودشان داشتند، مقامات محلی و اغلب، حتی حکومت مرکزی و مجلس را هم نادیده می‌گرفتند.»

در اسناد دیپلماسی وزارت امور خارجه روسیه گزارشهای بسیاری درباره این انجمنها آمده است. اما، نکته‌ای که باید در این باره گفت، این است که نخستین انجمنها از سوی علی موسیو عضو حزب «اجتماعیون عامیون» به نام «انجمن ملی در تبریز و سپس در سرتاسر شمال ایران و در برخی از ایالت‌های دیگر هم تشکیل شد. انجمنهای مناطق شمالی کشور که اداره آنها با اعضای حزب «اجتماعیون عامیون» بود و از پشتیبانی سوسیال دموکراتهای ماورای قفقاز برخوردار، هم با دولت تزاری دشمن بود و هم با ارتجاعیون ایران به سرکردگی محمد علی شاه، اما در جنوب «مشروطه‌خواهانی» بودند مورد حمایت انگلستان.

۱۹۱۸ دریکاترینبورگ اعدام شد و مزدوران نظامهای استعماری چنان درباره او تبلیغ کرده‌اند که در ایران ما هم این خونخوار را از قدسین بی‌گناه به شمار می‌آورند و از یاد برده‌اند که عواملش به حرم حضرت رضا (ع) چه اهانت‌هایی کردند و در تبریز چگونه بی‌گناهای چون الاسلام و نواده خردسال حسین خان باغبان، از سران انجمن تبریز و گروهی

دیگر را کشتند. سبب اعدام آخرین تزار روس این بود که آدمیرال (دریا سالار) کالچاک نوکر سرسپرده امپریالیستهای ژاپنی، امریکایی، انگلیسی و سرکرده ضد انقلابیون روسیه در شرق اورال پس از تصرف سرتاسر سیبری، شهر محل بازداشت تزار خونخوار را محاصره کرد و گفت: بامداد فردا اعلیحضرت امپراتور و خانواده‌اش را آزاد می‌کنم و بر تخت سلطنت روسیه می‌گمارم. کمیته کارگران و سربازان انقلابی روس هم در شهر یکاترینبورگ با شنیدن این خبر و برای پیشگیری از اینکه ضدانقلابیون و نوکران امپریالیستها و دیگر دشمنان روسیه از پرچمی چون تزار روس و خاندانش برخوردار شوند، هنگامی که چند ساعت دیگر آدمکشان ضد انقلاب به شهر وارد می‌شدند، همه آنها را اعدام کردند و این نیز از این تصمیم آگاه نبود. اگر دریا سالار کالچاک مقصودش را اعلام نکرده بود، تزار هم برای محاکمه زنده می‌ماند و خون او به گردن کالچاک نوکر امپریالیسم است. برای این نگارنده - که از آدمکشی به هر بهانه‌ای نفرت دارد - روشن نیست که چرا برای لویی شانزدهم و زنش که در انقلاب کبیر فرانسه همراه و در ردیف دانشمند بزرگواری چون لاوازیه، کاشف قانون بقای ماده در دانش شیمی اعدام شد، بدین گونه اشک تمساح نمی‌ریزند. فرزند خردسال این پادشاه و ملکه را نیز در زندان کشتند. به هر حال چنانکه ابوعبدالله جعفر بن محمد رودکی، قافله سالار شعر پارسی گفته است: «چون تیغ به دست آری، مردم نتوان کشت.»

۲- در اسناد روسیه تزاری، آنچه را که ما سفارتخانه‌های روس و انگلیس در تهران می‌نامیم، میسیون (نمایندگی) آمده است.

۳- در مقاومت تبریز یکی از پشتیبانان ستارخان، علی مسیو بود؛ فداکارهای علی مسیو در انقلاب تبریز و خدماتی که در انجمن ملی و حزب اجتماعیون عامیون تبریز خود و دو فرزندانش موسوم به «حاجی خان» و «حسن» نموده‌اند، هرگز فراموش نخواهد شد.

ملت ایران جنبازی پیشروان را با کردار آنانکه سرپوشی بر روی خدمات قهرمانان واقعی آزادی گذارده‌اند، فرق می‌گذارد؛ من که یکی از فرزندان آذربایجان عزیز ایرانم، در این هنگام که چهل و یک سال از ماههای ایستادگی تبریز می‌گذرد، به روان او و فرزندانش درود می‌فرستم (علی آذری). شادروان علی آذری، مؤلف کتاب «کلنل محمدتقی خان پسیان» در صفحات ۴۷ تا ۵۰، در این باره نوشته است: «به جرئت می‌توان نوشت که انقلاب مشروطیت ما در دو صف طبیعی و مصنوعی قرار گرفته بود؛ به این معنی که صف اول انقلاب را در شمال ایران با کمال از خود گذشتگی و بدون در نظر گرفتن منافع همسایه شمالی (تزار) اداره می‌کردند، و صف دوم در جنوب با حال نوسان کرکری می‌کرد و به دستور انگلیسها پس و پیش می‌شد!

سران انقلاب شمال ایران، «تبریز و رشت» را با تمام قدرتی که به کار بردند، نتوانستند تطمیع کنند؛ حتی ستارخان در مقابل وعده صریح و مذاکره حضوری قنسول روس در سنگر انقلاب، مبنی بر اینکه ماهی سیصد تومان بگیرد و به ریاست قره سوران برقرار شود و برای خود آقائی کند، زیر بار نرفت و پیشنهاد او را با تودهنی رد کرد. سایر سران انقلاب از طرف شمال، همه مانند ستارخان صرفاً حامی و طرفدار واقعی انقلاب و به کرسی نشاندن امیال مقدس مشروطه خواهان بودند.

توجه خوانندگان را اجمالاً به طرف جنوب معطوف می‌سازم و با ذکر یکی از اسناد زنده تاریخ - که عیناً در زیر درج می‌شود - دعوی ما مبنی بر اینکه صف شمال با صف جنوب از حیث ثبات قدم و ایمان به مشروطه کاملاً متمایز بودند، ثابت می‌شود.

این سند عبارت از نامه «جرج بارکلی» به «سرادوارد گری» وزیر امور خارجه انگلستان مورخ ۱۶ آوریل است: «صمصام السلطنه، همه روزه منتظر ورود سردار اسعد است که از قرار راپورت دو هزار سوار بختیاری همراه دارد و از قرار مذکور، حالا رؤسا با هم متحد شده‌اند و ظاهراً هیچ

احتمالی نمی‌رود که قشون شاه در کاشان در مقابل آنها مقاومت نماید؛ عده قشون مزبور تقریباً هزار و پانصد نفر است. من جمله سیصد نفر بختیاری که محتمل است در اولین فرصتی که به دست بیاورند، به هم قبیله‌های خود ملحق شوند. مستر «گرهم» جنرال قنصل تا حال در متقاعد نمودن صمصام برای حفظ خط تلگراف کمپانی هند و اروپا که سرکرده مزبور شکایت داشت که بر علیه او به کار برده می‌شود، موفق شده، معلوم می‌شود وعده‌ای که مستر «گرهم» به موجب تعلیمات من به او داده است که بعد از آوریل عایدات مخابرات داخلی به او پرداخته خواهد شد، او را نرم کرده است. برای ایفا به این تعهد، در اوائل آوریل یک مبلغ قلیلی (۱۲۳۱۲) قران از بابت عایدات مخابرات داخلی در عوض به صمصام السلطنه پرداخته شود.»

در ادامه آذری نوشته است: «یکی از دوستان قدیمی من - که در بند است - در مراحل انقلاب ایران و در پایان نامه نوشته است که: اینها هستند آن کسانی که بعدها بر اثر تبلیغات عمال انگلیس در شمار بزرگ‌ترین آزادیخواهان درآمدند و نام امثال حیدر عمو اوغلی و علی مسیو را پوشاندند.

... و چون لازم بود روزی که آزادیخواهان از قزوین به تهران می‌رسند، سردار اسعد و قشون او هم حاضر باشند الخ... و به نام (قهرمانان آزادی) زمام حکومت را به جای آزادیخواهان واقعی در دست خود که همان انگلیسیها و همان دست پردازنده ۱۲۳۱ قران و امثال آن بود، بگیرند، واردشان ساختند. آری همان طور که گفتیم، انقلاب در آغاز خود کاملاً سیرت و صورت ایرانی داشت؛ اولین شعله این آتش مقدس از آذربایجان و سپس از نقاط دیگر ایران زبانه کشید، ولی متأسفانه این آتش مقدس در قسمتهای جنوبی ایران بر سر حفظ مقام و تثبیت (ایلخانی) و همچنین حفظ منافع کمپانیها از آن اشتعال واقعی افتاد و دستاویز «جرج بارکلی»ها، مستر گردم هاو و عمال سرادوارد گری شد.

مردان و جوانان شمال ایران - که در طریق تحصیل مشروطیت قدم گذارده بودند - اکثراً با ایمان، سرسخت، و در

پیشرفت مرام خود فوق العاده کوشا و فداکار بودند، از هیچ چیز هراس و باکی نداشتند؛ برای جان خود، زن، فرزند، خواهر و برادر، در این راه پر خطر و سهمگین حقیقتاً بهایی قائل نبودند و در عین حال با کمال عدل و انصاف، مروت و مردانگی در تجزیه و تحلیل اوضاع وارد عمل می شدند و اگر فردی را سدّ راه آزادی تشخیص می دادند و از طریق اندرز و بالاخره اتمام حجت در نیل به مقصود توفیق حاصل نمی کردند، آنگاه تصمیم شدیدی اتخاذ می کردند و با رعایت تمام موازین منطقی و عقلایی و وجدانی و انسانی نسبت به پیشرفت مشروطیت گام بر می داشتند.» (پایان اقتباس از کتاب نوشته علی آذری - س. ۱).

نکته دیگری که باید یادآوری کنم، مطلبی است که در زیر از کتاب «نقش عشایر یکجانشین و کوچی ایران در دوران نوین می آورم و این نوشته، وابسته به اقتباس بالا، نمایانگر ویژگی و اعمال مشروطه خواهان وابسته به انگلستان است» که پس از سرکوبی انجمنهای انقلابی به دست محمد علی شاه و نیروهای نظامی روسی تزاری، بر سرکار آمدند و عملاً انقلاب مشروطیت را به ورشکستگی و شکست کشاندند.

«در دوران انقلاب، برخی از قبایل چون ترکمنها، شاهسونها، قزاقها و بخشی از کردها و لرها به هواداری از سلطنت پیکار می کردند و به تلاشهای زنده کردن حکومت محمد علی شاه مخلوع یاری می کردند. دیگران و در نوبت نخست، بختیارها به پشتیبانی از مشروطیت برخاستند. اما رویهم رفته، قبایل برای هیچیک از این دو سو، متحد قابل اطمینانی نبودند و همواره سمتگیری سیاسی خود را تغییر می دادند. تاریخنویسی ایران، اغلب، نقش «نجات دهندگان مشروطیت» را به سرکردگان بختیاری نسبت می دهد، اما راستش این است که آنها در واقع، سیاستی دوگانه داشتند. برخی از سرکردگان بختیاری، تا آغاز سال ۱۹۰۹ به شاه وفادار مانده بودند. گذشته از تیپ قزاق، افراد مسلح بختیاری و شاهسون نیز - که در ترکیب گارد دربار بودند - تکیه گاه قابل اطمینان تخت و تاج به شمار می رفتند. پس از آنکه تیپ قزاق

لیاخوف، مجلس را در ژوئن سال ۱۹۰۸ بر هم زد، هیچیک از قبایل، بجز شاهسونها و قرادغیها، چون بختیارها چنین نیروی بزرگی به یاری شاه نفرستاده بودند. تنها در وابستگی با تصمیم شاه برای گماشتن سر کرده ای دیگر به جای صمصام السلطنه (رئیس ایل بختیاری) به پادشاه شرکت او با سواران بختیاری به هواداری از شاه، در محاصره تبریز انقلابی بود که اختلاف میان سران ایل و دربار پدید آمد. رهبری انجمن اصفهان از این اختلاف بی درنگ بهره گرفت و به ایلخان مغضوب، پیشنهاد کرد شهر را تصرف کند، تا اینکه به یاری بختیارها به قلدری والی شاه پایان دهند و در عین حال از ابتکار انقلابی لایه های پائینی شهر نیز پیشگیری کنند و آن را باز دارند. افتادن اصفهان به دست بختیارها در ژانویه ۱۹۰۹ - که در زیر شعار دفاع از مشروطیت لگدمال شده - انجام گرفت؛ به رغم اراده و خواست مبتکرانش، تأثیری بزرگ بر اوج جنبش انقلابی در همه ایران گذاشت. اما چندی نگذشت که خانها، از نقش «دموکراتها» و «نجات دهندگان میهن» - که بر دوش آنها فرود آمده بود - به نفس نفس افتادند. پس از یک ماه که از تصرف اصفهان گذشته بود، کنسول روسیه گزارش داده بود: که ایلخان، بسیار مایل است به کوهستان بازگردد؛ زیرا درک کرده است که لقمه را بزرگتر از دهانش گرفته است. برای توده های عادی بختیاری، که تنها در آرزوی رهایی از ستم دستگاه اداری شاه بودند، کوشش انقلابی لایه های پایینی شهرها، همچنان بیگانه بود.

حکومت روسیه، از حمایت ایلخانان خودداری می کرد و این خودداری، خانها را واداشت که برای داشتن اتحاد محکم تری با انگلیسها کوشش کنند. در همان هنگام سران قبیله، پنهانی، در این اندیشه خودخواهانه بودند که اگر امکان پدید آید، با تکیه به حمایت انگلستان، «حکومت بختیاری» خودشان را پدید آورند. انگلیسها، با این اندیشه، یکسره هم رأی بودند؛ زیرا تعویض قاجارها با نمایندگان اشراف بختیاری هوادار انگلیسها به سود آنها بود.

روشن است که آمدن سواران بختیاری به تهران در ماه مه سال ۱۹۰۹، تحت لوای دفاع از مشروطیت، در پی فشار پر تلاش محافل دموکراتیک و لیبرال بر سران قبیله انجام گرفت. در این هنگام، موقعیت لرزان حکومت شاه چنان نمایان بود که بدیهی است، خانها بهتر می‌دانستند، سمتگیری آنها به سوی اتحاد با لیبرالها باشد. افزون بر آن، خانها نیز چون سردمداران انجمن اصفهان و همراه با آنان، از این بیم و وحشت داشتند که گروههای انقلابی مسلح فدائیان رشت و تبریز پایتخت را تصرف کنند. در این هنگام، بختیارها، مردم اصفهان را یکسره خلع سلاح کرده بودند و مردم شهر به درگاه خدا استغاثه می‌کردند که شر نجات دهندگان را از سرشان دفع فرماید. خانها، هنگام حرکت به نوکرانشان وعده داده بودند که بخشی از پایتخت را برای تاراج و چپاول به آنان بسپارند.

شرکت بختیارها در تصرف تهران همراه با گروههای مسلح فدایی، به سران آنها امکان داد که در ترکیب حکومت بسیار اعتدالی نوین که از نمایندگان بورژوازی لیبرال، ملاکان فئودال و روحانیون تشکیل شده بود، درآیند. افزایش شمار «نمایندگان قبایل» در دوره دوم مجلس، مایه فشار فئودالها و ملاکان در این مجلس شد که سرانجام، به محدود شدن دگرگونیهای غیرمنتظره انجامید.

هنگامی که به اصطلاح، کابینه‌های بختیارها بر سرکار بودند، از گروههای مسلح بختیاری نیز به همراه گروههای پلیس یفرم خان، هم علیه تلاشهای احیای دوباره حکومت شاه مخلوع که به یاری افواج ترکمن، کرد و لر انجام گرفته بود و هم برای از میان بردن فداییان و سرکوبی قطعی انقلاب، به گونه‌ای گسترده، بهره‌گیری شد. حکومت صمصام السلطنه، با تکیه بر قبایل بود که توانست در دسامبر سال ۱۹۱۱، به کودتای انقلابی دست بزند و مجلس و انجمنهای دموکراتیک را منحل سازد.

اقدام به پشتیبانی از مشروطیت، برای سران قبایل امکانات گسترده‌ای در راه احراز مقامهای عالی دولتی فراهم آورد. منطقه حکومت خانهای با نفوذ، از منطقه قبایل نیز فراتر

رفته و حتی شامل شهرهای بزرگی هم شده بود که در آنجا خانها، جای مأموران را در مقامهای حکومتی گرفته بودند.»

اشاره

این نکته نیز در خور یادآوری است که در تاریخ‌نگاری اتحاد شوروی آنچه را در ایران در ۱۴ مرداد ماه هر سال به نام «پیروزی انقلاب مشروطیت» جشن می‌گرفتند، «شکست انقلاب مشروطیت ایران» می‌نامیدند.

از آنجا که این نوشته، تنها نکته‌هایی درباره مشروطیت است، حیفم آمد که نکته‌ای هم از خود قانون اساسی مشروطیت برای گوشزد کردن یادآور نشوم و آن ماده ۲۴ اصول قانون اساسی ایران است که در آن چنین می‌خوانیم:

«بستن عهدنامه و مقاوله نامه‌ها، اعطای امتیازات (انحصار) تجارتي و صنعتی و فلاحتی و غیره، اعم از اینکه طرف داخله باشد یا خارجه، باید به تصویب مجلس شورای ملی برسد، به استثنای عهدنامه‌هایی که استتار آنها صلاح دولت و ملت باشد.»

اگر به زبانی روشن‌تر بگوییم، آن زد و بندهای دولت شاهنشاهی با اربابان خارجی که ملت درباره آنها حساسیت نشان می‌داد و نباید بر آنها آگاه شود، نیازی به تصویب مجلس نداشت! چنانکه در سالهای ۶۰ سده بیستم میلادی که آمریکا چنگ و دندان نشان می‌داد و خطر شعله ور شدن جنگ سوم جهانی از سوی جهانخواران دنیا را تهدید می‌کرد و از آنجا که ارتش شاهنشاهی بنا به گزارشهای مستشاری آمریکا، از نگاه تسلیحاتی و آموزشی و رزمی و روحیه از امکان پایداری حتی یک روزه در برابر ارتش شوروی برخوردار نبود، شاه بی سرو صدا و شخصاً همچون «سربازی میهن پرست!»، عاجزانه پذیرفت که آمریکا سرتاسر شمال را در دو سوی کوههای البرز بمباران اتمی و همه ساکنان آن را برای همیشه نابود و شمال ایران را به مرگزارى بدل سازد تا سپاهیان شوروی نتوانند از آن عبور کنند و برای تعرض به منافع آمریکاییها به جنوب بیایند.

۱- اصطلاحی در وزارت امور خارجه روسیه تزاری بوده است.

غافل از اینکه اگر آمریکا جنگ جهانی را آغاز می‌کرد، لشکرهای ۱۰۴ و ۱۰۵ گارد هوابرد همسایه شمالی با چهل هزار سپاهی و تجهیزات ضروری هسته‌ای، در سواحل جنوبی ایران برای پیشگیری از پیاده شدن نیروهای آمریکایی و انگلیس و وارد شدن نیروهای پاکستانی به بلوچستان و بندر چابهار فرود می‌آمدند، تا در مدت ۳۶ ساعتی که حداکثر برای وارد شدن نیروهای عمده زمینی معین شده بود، تجاوزکار را در آنجا بی‌گزند سازند. از آنجا که در مثل مناقشه نیست، ضرب‌المثلی روسی را می‌آورم که در آنجا بسیار به کار می‌رود و آن، این است که «پنهان‌ترین کارها نیز پس از نه ماه آشکار می‌شود». اما، این ماجرای اطاعت چاکرانه محمدرضا پهلوی از ولینعمت به نه ماه هم نکشید و سرهنگ دوم هوایی ارتش شاهنشاهی مرتضوی - که مأمور ارتباط با پنتاگون در این باره بود - به حکم وجدان که نمی‌توانست نابودی همیشگی میهن و هم‌میهنانش را ببیند، اسناد و نقشه‌های نظامی مربوط به این جنایت را با خودش برداشت و هنگامی که عازم ایران بود، در میان راه خط سیرش را تغییر داد و خودش را به کشور دشمن آمریکا یعنی شوروی رسانید و با برخورداری از دستگاههای تبلیغاتی شوروی، در آفتابی ساختن این وطن فروشی «بی‌همتای» شاهانه! مایه بی‌آبرویی آمریکا و محمدرضا پهلوی گردید، که بهتر است بگوییم مایه رسوایی بیش‌تر آنان شد.

پی‌نوشتها :